

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صل الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله و تعالی فرجه الشریف.

قاعدة لو كان لبان.

مقدمه

استدل غیر واحد من الفقهاء فی جملة من المسائل التي یعم بها الابتلا بقاعده حاصلها: (ان عدم اشتہار شیء و عدم ظهوره دلیل علی عدم ذلك الشی فیما اذا كان بحیث لو ثبت لبان و ظهر)

یکی از ادله ای که فراوان در فقه مورد استدلال واقع میشه و همچنین در غیر فقه هم گاهی در اصول هم ممکن هست مورد استدلال واقع بشود، قاعده است به نام قاعده لو كان لبانه، حاصل این قاعده این هست که این کان، کان تامه هست یعنی لو ثبت لو تحقق، اگه این حکم متحقق بود ثابت بود هر آینه این آشکار میشد برای فقها برای مسلمین برای شیعه ها حالا محدوده ها را مختلف هست هر جایی، پس بین وجود و ابانه و روشن شدن و مشتهر شدن ملازمه هست، جوری هست که بین وجود این حکم و بین اشتہار و مبان شدن و آشکار شدن اش ملازمه هست حالا اگه آشکار نشد معلوم میشه نیستش، چون خلف فرض ملازمه هست، فرض این هست که جوری هست که اگه بود باید آشکار میشد، و به این که آشکار نشده است معلوم میشه نشده، این یک استدلالی هست که حتی در عرف هم خیلی جاها چیه؟ رایج هست، مثلا میگن که آیا فرض کن فلان شخصیت بزرگ وارد قم شده است یا نه میگن نه اگه اومده بود اینقدر سر و صدا میشد همه میفهمیدند از این که سر و صدایی نشده است معلوم میشه که نیامده است، میگن لو كان لبان، و چون لم یبین پس معلوم میشه نیامده است، پس یک قیاس استثنایی تشکیل میشه که در قیاس استثنایی در مقدم بین دو چیز ملازمه گفته میشه که اگه بود تحقق داشت آشکار میشد، در تالی در مقدمه ثانی تالی استثنا میشه و لکن آشکار نشد پس نیست، این بهش میگن قاعده لو كان لبان.

استدل غیر واحد من الفقهاء فی جملة من المسائل التي یعم بها، ابتلا به او عمومی و همگانی است به قاعده ای که حاصل اون قاعده این هست که، الابتلا بقاعده حاصلها: (ان عدم اشتہار شیء و عدم

ظهوره، عدم اشتهاار یک چیزی و عدم ظهور و آشکار شدن یک چیزی دلیل است بر عدم اون شی دلیل هست که اون شی وجود نداره، دلیل علی عدم ذلک الشی فیما، البته در کجا، در جایی که بوده باشی به جوری که، اگه ثابت بود که آشکار بشه و ظاهر بشود، اذا کان بحیث لو ثبت لبان و ظهر)

و ذلک: مثل وجوب الاقامه، فیقال، یکی از جاهایی که به همین دلیل بهش استدلال شده در باب صلاة وجوب اقامه برای نماز هست، آیاما برای هر نماز باید اقامه بگیم؟ روایات اقامه جوری هست که درش ترخیصی نیامده است، همش داره که اذان بگو اقامه بگو، علما برای این که دست از این وجوب بردارند به همین قاعده تمسک کرده اند گفته اند بابا هرکسی روزی چند بار می خواهد نماز واجب بخونه؟ پنج بار نماز واجب، این هم که بر همگان واجب هست، اگه اقامه هم جزو واجبات بود، لبان و ظهر این یک چیزی نبود که مخفی بشه.

س. یعنی سیره متشرعه؟

ج. نه به سیره کاری نداریم به همین کار داریم، میگیم این اگر واجب بود در شریعت، به سیره کار نداریم از راه سیره نمی خواهیم بگیم، می خواهیم بگیم اگه این وجوب در شریعت بود و جزو واجبات نماز بود، لبان و ظهر چرا؟ برای این که همه بهش ابتلا دارند، و بما این که نه مردم همه میگویند، اصلا قائل نیستن به این که واجب هست، پس معلوم میشود که این وجوب نبوده است، بین وجوب اینجا و این که همه این وجوب را بفهمند ملازمه هست، وجوب را بفهمند نه عمل کنند به عملش کاری ندارم، بین وجوب و این که همه وجوب را بفهمند ملازمه هست، مثل این که همه بدونند نماز ظهر واجب هست حالا ولو نخوندند، همه می دانند رکوع برای نماز لازم هست ولو نکنند، انجام ندهند ولی میدانند لازم هست، اگر اقامه واجب بود همگانی میشد همه میفهمیدند این وجوب را.

س. ارتکاز؟

ج. یا در ارتکازشون بود بله، یا در قولشون بود، البته روشن بود برایشون.

و ذلک: مثل وجوب الاقامه، فیقال: ان الاقامه للصلاة من الامور التي یعم بهاء الابتلاء، ابتلاء به او همگانی هست، بل یتلی بها کل مکلف فی کل یوم خمس مرات علی الاقل، علی الاقل که میگیم

چرا؟ برای این که ممکن هست که نماز قضاء هم بخواد بخونه نماز پدرش هم برایش لازم هست که بخونه، حداقل نماز های خودش پنج تا هست که باید بخونه، حالا نماز های دیگر هم ممکن هست برایش واجب باشه، فلو كانت واجبه، اگر اقامه واجب بود، لا شتر بذلک، بواسطه اون کثرت ابتلاء اشتها پیدا می کرد، و بان و شاع، مبین می شد و آشکار میشد و شیوع پیدا میکرد، همه میدانستند که لازم هست، بل اصبح من الواضحات التي يعرفها كل احد، از واضحاتی بود که همه او را میشناختند، فكيف لم يذهب الي وجوبه، کار به انجام اش نداریم ها، فكيف لم يذهب الي وجوبه عدا نفر يسير من الاصحاب؟ یه عده ی نادری گفته اند که لازم هست، مثلا در بعضی ها مثلا آقای خوانساری رحمت الله عليه در نماز صبح ایشون یا فتوا میداد یا احتیاط واجب میکرد که باید اقامه گفته بشه، خب البته گفتن اقامه احتیاط داره واقعا، چون احتیاط اش هم واقعا قوی هست، حالا چون روایات اش مرخص اش همین امور اینجوری هست که ما بگیم دست بخواهیم از اش برداریم.

س....

ج. آقا توارد ادله در یک جا که مانعی نداره، به یک منظر نگاه می کنیم میگویم توی سیره اشون نیست به یک منظر نگاه می کنیم میگویم قول به وجوب ندارند، اگه بود باید قائل به وجوب میشدند صرف نظر از عملشون باید میگفتند این لازم هست حالا ولو ما انجام نمی دهیم من انجام نمی دهم، دو تا مطلب هست.

س. ارتکاز متشرعه بر این است که واجب نیست؟

ج. و حال این که اگر واجب بود باید ارتکازشون وجوب میشد.

س. اگه ارتکازشون حجت باشه دیگه نیازی ندارند به اون ادله؟

ج. بابا میگویم توارد دلیل اشکال داره.

س. همیشه این اتفاق میوفته؟

ج. نه همیشه اتفاق نمی افته، حالا میاد مثال های، همیشه اتفاق نمی افته.

س. ممکنه عوامل دیگری دخیل بوده که این وجوب را کنار بگذاریم، مثلا وضوی پیامبر ۲۳ سال در مرأی و منظر مردم بوده و پیامبر وضوء میگرفت، بعدش اختلاف شده بین شیعه و سنی، و معلوم نیست الان پیامبر طبق این اختلاف چگونه وضوء میگرفتند؟

ج. این ها شرایط هست، شرایط را می گوئیم، کجاست که لو کان لبان، اینها شرایطی هست که خواهد آمد.

س....

ج. ببینید حالا مثال، گفتیم که بعضی از فقها که آقای خوبی باشد در فقه به این قاعده تمسک کرده است برای این که واجب نیست، این از یکی از مثال ها، حالا ممکن هست که کسی در فقه بگه آقا من این مثال را قبول ندارم، اینش مهم نیستش، حالا یک مثالی هست که فقیه به این قاعده تمسک کرده است.

وسمیت هذه القاعدة بقاعده لو كان لبان، به این نام نامیده شده است، وقد يعبر عنها بعدم الدليل دليل العدم، یه نام دیگری هم این قاعده داره میگن عدم الدليل دليل العدم، همین که دلیلی براین که لازم هست نیستش معلوم میشه که وجود نداره، برای این که اگه وجوب داشت ملازمه داشت، بین اینی که دلیلی اقامه میشه در این افراد قائل بشوند، اجماعی در این باشه، روایتی باشه حرفی باشه، والفعل، که همین کان باشه در این تعبیر، کان فی هذا التعبير یراد به کان التامه بمعنی ثبت، لو كانه لبان، معنایش این نیست که مال این ناقصه باشه یعنی اگر می بود اون؟! خب اگر می بود اون چی؟ خبر می خواست، نه لو كانه معنایش این نیست که اگر این می بود او فلان طور میشد، نه لو كان یعنی لو تحقق فهاذا لبان وظهر، پس کان، کان تامه هست، و تفصیل الکلام فیها یرتدعی التکلم فی امور:

الامر الاول: توضیح القاعدة

س. با اطلاق مقامی چه فرقی داره؟ تفاوت اینجا با اطلاق مقامی چیه؟

ج. در اطلاق مقامی لازم نیست برای همه روشن بشه، اطلاق مقامی برای یک مورد هست، یا برای مجموع ادله هست، که نگفته اند اما این ملازمه آخریست اون اطلاق مقامی این هست که این مقام

مقامی بود که اقتضاء میکرد که شارع بگوید، حالا که نگفته معلوم میشه که وجوب نداره، ولو این که امر این چنینی نیست که همگانی باشه، در یک موردی شخص رفته از امام یک سوالی را کرده است میگویند اینجا این اگر لازم بود باید این مطلب را میفرمود، مقام، مقامی هست که باید تنبیه را میفرمود، حالا که نفرموده است معلوم میشه که واجب نیست، ولو من تک هستم، درست؟ اما در قاعده لو کانه لبان می خواهد بگه این حکم یک حکمی هست که یک مزیتی داره یک خصوصیتی داره که اگه این حکم شرع بود یک لازمه لاینفکی برایش مترتب میشد، در اثر کثرت ابتلاء و همگانی بودن ابتلا و فراوانی ابتلا لازمه اش این بود که این حکم چه چی بود؟ همگان میفهمیدند، مثلاً حالا یک مثال دیگه، اگر واقعا واجب بود هر کس ماه را اولین باری که ماه را میبیند سجده کنه برای خدا، اگه این از احکامه واجب اسلام بود که هر کسی که ماه را میبیند اولین باری که هر کسی که ماه را میبیند باید سجده کنه در مقابل خدای متعال این لبان و ظهر، این حکم یک حکمی هست که اصلاً چی هست؟ وظیفه همه اگر بود صغیر و کبیر و زن و همه مردم و کوچک و بزرگ اولین باری که ماه را در هر ماه میبینند باید سجده شکر کنند، خب این یک حکمی بود که لازمه اش این بود که در اثر کشف ابتلا و فلان باید چی بشه، باید همگانی میشد، از همین که همگانی نشده است مشتبه شده است یقین پیدا میکنیم که یک همچین حکمی وجود نداره، دیگه احتیاج نداریم به برائت مراجعه کنیم بگیم مشکوک هست شبهه ی حکمیه هست برائت جاری میکنیم، این جا نه از همین که لم یبن معلوم میشه که چی؟ نیست، دلیل داریم برای این که نیست نه این که شک داریم به برائت مراجعه می کنیم.

س. در وجوب اقامه میشه گفت عدم الدلیل، دلیل العدم؟

ج. حالابله، مثل این جور کسی بگه دلیل هست همین ادله ای که گفته است، اقم، درست؟ اونها دلیل هست.

ان القاعدة، گاهی در این دو اصطلاح یعنی دو نام یه تفاوت ما وجود داره.

الامر الاول: توضیح القاعدة. ان القاعدة المذكوره مشتمله علی قیاس استثنائی، یدعی فیہ الملازمه بین ثبوت الشیء و بین بینوته و ظهوره، که ادعا می شود در این قیاس استثنایی ملازمه بین ثبوت یک چیزی و بین تبیین و ظهورش بر مردم، ویستدل ببطلان التالی، که تبیین و ظهور باشه، علی بطلان

المقدم، که ثبوت اون شی باشه، میگی ملازمه است دیگه این که نبود پس اونم نیستش، کما عرفت فی مثال الاقامه؛ همونطور که در مثال اقامه که در بالای صفحه زدیم، این مطلب را شناختیم، حیث ادعی الملازمه بین ثبوت وجوبها، (اقامه) و بین ظهور ذلک و اشتهاه (اون وجوب)، بین مردم؛ ویستدل بعدم ظهوره (اون وجوب) وعدم اشتهاه (اون وجوب) علی عدم وجوبها (اقامه)، وجوب اشتهاه پیدا نکرده پس معلوم میشه که وجوبه نیستش.

ومنشاء الملازمه فی المثال، در این مثال اقامه چی هست؟ ان الاقامه من الامور التی یعم بها الابتلاء، فیدعی فی مثل ذلک، که عمومیت ابتلاء داره، ان حکم المساله مما لا یخفی، حکم این مسئله که اقامه واجب هست یا نیست؟ از چیزهایی هست که مخفی نمی ماند، بل یظهر و یشتهر، چون همه بهش نیاز دارند، فعدم الظهور و الاشتهار دلیل علی انفاء الحکم، حالا که اشتهاه پیدا نکرده است معلوم میشود حکم منتفی هست، چون حکمه جوری هست که اگه بود لازمه قهری اش اشتهاه بود، این امر اول که روشن شد.

الامر التانی: موارد جریان القاعده، ما به این قاعده کجاها می تونیم تمسک کنیم و به عبارت دیگر این قاعده در کجاها جریان پیدا می کنه؟

س. نباید اول ثابت بشه، بعد بگیم کجا جریان داره؟

ج. اولاً، کانه این قیاساتها معها هاست، لو کان لبان دیگه حکم عقلی هست دیگه، این دلیل دیگری نمی خواهد.

س. کلیش درستنه، منتهی واقعا روی زمین بخوایم اجراش کنیم؟

ج. اون مال فقیه هست، ببینید این قانون هست این استدلالی که این راهی هست که اگر شما یک راهی پیدا کردید که بین اون حکم و بین اشتهاهش ملازمه بود قهراً از عدم اشتهاه میفهمید که اون حکم نیستش، حالا مصداقا در فقه اینجوری هست کجاها؟ اون را فقیه باید اون کار را بکنه.

س. همیشه احتمال هست که شرایطی باعث شده؟

ج. شرایط اش را خواهیم گفت.

خب، موارد جریان الادله:

الاول: ان القاعده المذكوره قد تجرى بلحاظ الحكم الشرعى، قد تجرى بلحاظ موضوع الحكم الشرعى، قد تجرى بلحاظ دليل الحكم الشرعى. سه جا از اين حكم قاعده استفاده ميشه، گاهى با قاعده لو كان لبان خود حكم شرعى استفاده ميشه، كه هستش يا نيستش؟ گاهى خودش استفاده نمى شه موضوع حكم شرعى استفاده مى شه، مثلا يكي از موضوعات حكم شرعى چى هست؟ ميقات، ميقات كه خودش حكم شرعى نيست، موضوع حكم شرعى كه از ميقات احرام بسته بشه، يا اجتياز از ميقات بدون احرام حرام هست، يا مشعر موضوع حكم شرعى هست، عرفات موضوع حكم شرعى هست، خب حالا ميگيم آقا اگر فلان جا ميقات بود لبان واشتهر، مثلا جده اگر ميقات بود لبان واشتهر، و حال اين كه هيچ كسى نگفته است توى تاريخ اسلام از اون موقع تا به حالا اگه واقعا مثلا جده خودش ميقات بود همونطور كه جحفه ميقات فلان جا ميقات هست اين خود جده هم ميقات بود لبان و ظهر، پس در وجوب اقامه خود حكم بود اون مثال، در مثل ميقات و مشعر و چه و چه و چه اين ها موضوع حكم هست، اين هم، گاهى هم دليل بر حكم شرعى هست، مثل اين كه ميگيم كه اگر شارع از اين سيره ردع کرده بود لبان و ظهر حالا كه لم يبن معلوم ميشه كه ردع نكرده است، پس اين سيره حجت هست، پس بنا بر اين سه جا ممكن هست ما از اين قاعده چكار كنيم استفاده كنيم.

الاول: وقد تجرى بلحاظ، خود حكم شرعى نه موضوع اش، موضوع الحكم الشرعى، كما عرفت مثاله فى مستهل البحث. در ابتدای بحث كه همون مسئله اقامه بود.

س. اين قاعده بر براءت مقدم است؟

ج. بله چون اين قاعده چى مياره؟ دليل هست، و براءت دليل حيث لا دليل، اصول دليل حيث لا دليل است.

س. پس موارد... خيلى كم ميشه؟

ج. نه، نه چون اونجاهاى هم كه اين ملازمه باشه اينقدر زياد نيست همه جاها.

الثانی: وقد تجری، این قاعده، بلحاظ موضوع الحکم الشرعی، نه خودش، فیقال_مثلاً_ان الموضوع الكذائی لو كان میقاتاً لبان وظهر، اگه فلان موضع میقات بود درحج لبان و ظهر، جزء من المشاعر فی الحج لبان و ظهر، و حیث لم بین ذلك فلیس میقاتاً او لیس من المشاعر، این جزئی از مشاعر بود در حج اونجا، لبان و ظهر، مثلاً الان میگویند که آقا فلان جا هم، آیا این هم جزو مشعر هست؟ یا الان میگویند اینجا جزو عرفات هست؟

س. یعنی اینا حقیقت شرعی نیستند؟ اگه حقیقت شرعی نیستند، استظهاراته و دلیل برحجیت... ج. استظهار نیست استظهار نیست اینجا، اینجا این هست که آیا توی حجاز و مکه به اینجا میگویند به خدمت شما عرض شود عرفات یا نه؟ میگویند اگه توی مردم به این جا میگفتند عرفات این سالیان متوالی که مردم وقوف به عرفات لازم دارند خب عده ای هم همین جا وامی استاندند، میگفتند اینجا هم عرفات هست، خارج از عرفات کسی اینجا می آمد نمی گفتند که از عرفات رفته ای بیرون، پس معلوم میشه اینجا جزو عرفات هست یا نیست، و همچنین اگر شارع که میقات جعل کرده است، گفته این ها میقات هستند ممکن هست موضوع حکم شرعی هم خودش مجعول شرعی گاهی باشه به یک لحاظ هم مجعول شرعی هست ولی موضوع برای احکام اخر هست، مثلاً دم را گفته است نجس است، خب این که الدم و نجس، این جعل کرده است اما بعد از این که گفته است الدم النجس خود دم را که خود نجاست دم را موضوع احکام قرارداده هست، موضوع احکام دیگری قرار داده است، خب می فرماید که، و حیث لم بین ذلك فلیس میقاتاً او لیس من المشاعر

و کذا اذا استهل جماعة کثیر فلم یروا الهلال لحکم بعدم وجوده؛ اذ لو کان لبان و ظهر، اگه هزار نفر آمده اند دارند استهلال می کنند ظاهراً هیچ ابر و غباری هم نیست آسمان صاف هست، هزار استهلال کرده اند ندیده اند آدم یقین پیدا میکنه که نیست، میگه لو کان و ظهر و بان این آدم ها، اقلاً برای صد تاشون، دویست تا شون روشن میشه، یا گاهی هم بگو برای دو تاشون، حالا ممکن هست خطای چشم و فلان و اینها را هم بگویم خب پس لبان و ظهر، می فرمایند که، و کذا اذا استهل، استهلال کنند طلب هلال کنند جماعت کثیری، جماعة کثیر فلم یروا الهلال لحکم بعدم وجوده؛ اذ لو کان لبان و ظهر، یه مثال های هم بعداً در حاشیه زده است، اونها خواستید مطالعه میفرمایید دیگه تکثیر مثال هست.

الثالث: تجری، این قاعده، بلحاظ دلیل الحکم الشرعی، نه خود حکم نه موضوع حکم، دلیل حکم شرعی، فیقال فی حجیة السیرة العقلایه مثلاً، ان الشارع لو ردع عنها لبان و ظهر، فعدم ذلك كاشف عن عدم الردع، خب آیا ظواهر حجت هست یا حجت نیست؟ میگیع عقلای عالم به ظواهر کلمات افراد برای کشف مرادات اونها استدلال می کنند اعتماد می کنند، اگر شارع این را منع کرده بود، که نکرده این لبان و ظهر، همه می فهمیدند که عه پس باید چکار کرد؟ راه متعارف عادی این که آدم حرفهای دیگران را مطالب دیگران را بتونه بفهمه چی هست؟ ظاهر کلام اش هست، این راه متعارف اش هست، اگه شارع این را منع کرده بود این لبان و ظهر بخاطر این که همه نیاز به این دارند، این لبان و ظهر، پس حالا که لم بین و لم يظهر معلوم میشه منع نکرده است، حالا که منع نکرده است پس این سیره اثبات می کند حجیت ظواهر را که دلیل شرعی هست میفرماید که: تجری، این قاعده، بلحاظ دلیل الحکم الشرعی، نه خود حکم نه موضوع حکم، دلیل حکم شرعی، فیقال فی حجیة السیرة العقلایه مثلاً، ان الشارع لو ردع عنها لبان و ظهر، فعدم ذلك، که بان و ظهر نشده، کاشف عن عدم الردع كما بین ذلك فی محبت حجیة السیره، فراجع، بحث سیره که بحث اول مان بود همین بحث را کردیم از همین لو کان لبان و ظهر استفاده کردیم.

س. عدم ردع را با حجیت ... این عدم ردع نیاز به اثبات ... نداره؟

ج. نه، این قطع میاره برای ما، بله با حجت هم کافی هست منتها حجیت اش را از غیر بنا عقلا درست کرده باشی، یا اگه از بنا عقلا درست کرده باشی بایک دلیل دیگه درست کرده باشی که دور نشه، درست دور نشه.

ثم ان الحکم الذی یراد نفیہ او اثباتہ بالقاعده قد یکون حکماً وضعیاً، نحو: نجاسة الدم، اینجا باز برای اینکه تنبه ایجاد بشه چون این قاعده یک قاعده ای هست که خیلی ازش استفاده میشه ولی مظلوم هست بحث ازش نشده است در کتب از خود قاعده، این جا میفرمایند که خب هم گفتیم گاهی برای حکم شرعی ازش استفاده می کنیم گاهی برای موضوع گاهی برای دلیل حکم شرعی، حالا میفرماید: برای حکم شرعی هم که ازش استفاده میکنیم، گاهی برای حکم وضعی ازش استفاده می کنیم گاهی برای حکم تکلیفی در هر دو مقام کاربرد داره هم حکم وضعی هم حکم تکلیفی، ثم ان الحکم الذی

یراد، نفیش، یا اثبات اش به سبب این قاعده، نفيه او اثباته بالقاعده قد يكون حکماً وضعياً، حکم وضعی هست بکن نکن نیست، طهارت نجاست قضاوت و امثال این ها که به اینا می‌گیم ولایت به این ها می‌گیم احکام وضعیه دیگه، نحو: نجاسة الدم المتخلف في الذبيحة، فیقال بانه لو كان نجساً لبان و ذاع و حیث لم یکن كذلك فلیس نجسا.

س. اثبات کرد و جواب باشه این؟

ج. بله، همین جا حالا، البته به این که نفی تقيض می‌کنیم بعد به اون تقيض ثابت میشه یا نفی این ضد می‌کنیم ضد دیگرش ثابت میشه، حالا در مانحن و فيه، آقا خون ذبیحه بعد از این که ذبیحه را ذبح کردند و دم متعارف از او رفت آیا اون خون هایی که توی گوشت ها و رگ های داخل گوشت وفلان و اینها میمانه پاک هست یا نجس هست؟ فرموده اند: پاک هست، چرا؟ چون اگه اون خون هایی که داخل مویرگ ها هست و توی گوشت هست وفلان و اینها اینها نجس بود لبان و ظهر مردم می‌خواهند گوشت بخورند اینها را چجور میشه لو کان اون ها نجس هستند لبان و ظهر و حیث این که لم یشتهر ولم یبین که نجس هست، پس نجس بودن منتفی شد نجس بودن که منتفی شد ضدش بجایش می‌نشیند که طهارت باشه، بنابراین نفی نجاست و اثبات طهارت شد، چون این ها ضدان لاثالثه لهما اگه نجس نیست پس چی هست پاک هست، و اگر گفتید پاک تقيض نجس هست یعنی اون چیزی که نجس نیست چون حرف هست در فقه که آیا این دو تا دوتا امران وجودیان هستند که ضدان هستند یا نه طهارت عدم النجاسه هست، نه شی آخری؟ یا نه برعکس اش هم گفته شده است که طهارت عدم النجاسه هست یا نجاسه عدم الطهارت هست، خب

س. اثبات این حکم مفاد قاعده است یا مفادش دلیل عقلیه؟

ج. نه، نه، اولش را اثبات می‌کنیم با این قاعده این که نجس نیست از کجا می‌گیم که نجس نیست؟ لو کان لبان و ظهر، حالا پس حالا نجس نشد، حالا پاک هست یا نه؟ وقتی که نجس نشد قهراً چی هست؟

س. قاعده اینو می‌گه دیگه؟

ج. قاعده نمیگه ولی نتیجه قاعده را شما چکار میکنید، اون را به مستقیم میگه اون را با واسطه میگه،

خب وقد يكون حکما تکلیفا الزامياً، مثل: وجوب التّغسیل و التّکفین، لمن اطلق علیه الشّهِید فی الاخبار (این قسمت از متن کتاب در چاپ جدید که با کمی تغییرات است، وجود دارد) خب، به خدمت شما عرض شود که من مات علی حب آل محمد علیهم السلام فهو شهید، داریم دیگه، من قتل دون ماله فهو شهید، دزد آمده خونش میخواهد اموالش را جمع کنه بیره، دفاع میکنه اون هم میزنه میکشه فهوشهید، مواردی فراوانی داریم که فرموده است فهو شهید، فهوشهید، فهو شهید، خب از اون طرف هم می دانیم که شهید لا یغسل و لا یکفن، میتونیم بگیم اینها هم لا یغسلون و لا یکفنون؟ این از همین قاعده استفاده کرده اند و گفته اند نه اگه بنا بود من مات علی حب آل محمد این شهیدی هست که صلوات الله علیه اجمعین که لا یغسل و لا یکفن لبان و ظهر در جامعه ی شیعی، خب باید هیچ کس را غسل نکنند کفن هم نکنند با همون لباس اش دفن کنند، اگه اینجوری بود که هر شهیدی غیر شهید معرکه، هر شهیدی که یعنی من اطلق علیه، هر کسی که اطلق علیه الشّهِید حکم اش این باشه که لا یغسل و لا یکفن لبان و ظهر، و حال این که اینجوری نیست، پس معلوم میشه این، این شهید ها اینجوری نیست که غسل و کفن نداشته باشند این شهید ها اینجوری نیست حتی اون شهید معرکه هم باید توی معرکه شهید شده باشه، اگه از معرکه بیاورند اش بیرون بعد جان بدهد اون حکم را نداره، یکی از دوستان ما میفرمود که برادرش شهید شده بود خب ایشون خیال شده بود که در همون معرکه و حال این که معلوم شد ایشون را آورده بودند بیرون و بیرون معرکه به شهادت رسیده بود ولو مثلاً یک ساعت بعدش، گفت که حالا نمی دانم بعضی از بستگانش گفت که خواب دیده بود و گفته بود که من یک ماه معطل لباسم بودم معطل لباسم بودم چون که با لباسش دفنش کرده بودند چون به عنوان این که شهید معرکه هست یک ماه معطل لباسم بودم حالا اون عالم برزخ چه اینها چه مسائلی داره والله العالم ، خب این هست، خب این جا میفرماید که: او غیر الزامی، الزامی مثل تغسیل و تکفین که ما از همین قاعده لو کان لبان چی میفهمیم؟ وجوب تکفین و تغسیل اش را میفهمیم، چجوری؟ با قاعده لو کان لبان میگیم که اگه واجب نبود غسل و کفن اونها اگه واجب نبود لبان و ظهر، پس عدم وجوب نفی شد، وقتی عدم وجوب نفی شد پس مشمول اطلاقات ادله ای میشود که هر میتی را باید غسل بدید کفن کنید.

س. شاید احتیاط کردند؟

ج. هیچ احتیاطی نکردند، بلکه معلوم هست که همه در ذهنشون این هست که این لازم هست و واجب هست.

س. پس دلیل شد اون اطلاقات ادله وجوب غسل و کفن؟

ج. بله به کمک میاد دیگه، یک چیز را این نفی می کنه، نفی در حقیقت وجوب دفن بلا غسل بلا کفن، چون شهید را غسل و کفن کردنش حرام میشه، چون بدعت هست، چون تشریح هست.

س. نفی الزام است نه الزام؟

ج. خب میدانم دیگه مثل اونجا شد دیگه، اونجا عدم النجاست را نفی کرد طهارت اثبات شد، اینجا هم همینجور هست، یا غیر الزامی، گاهی هم این قاعده را برای یک حکم غیر الزامی ازش استفاده میشه، حکم تکلیفی غیر الزامی، استحبابی مثلاً کراهتی، نحو استحباب تجدید غسل الجنابه، ما وضوی تجدید داریم، غسل تجدیدی هم داریم یا نه؟ یکی غسل جنابت کرده اون غسل اش را هم داره نه خوابید و نه چیزی دوباره غسل بکنه بگه میخوام غسل تجدیدی بکنم، همونجور که وضوی تجدیدی داریم غسل تجدیدی هم داشته باشیم،

س. بعضیا جنابت را تجدید میکنند؟

ج. اون جنابت جدید میشه، تجدید نمیشه، اما این آقا یون گفته اند نه به چه دلیل؟ گفتند لو كانه لبان اگه این هم مثل وضو بود لبان و ظهر، و حال این که یک همچین چیزی هیچ فقیهی هیچ متشرعی نمی دانم چه چیزی نیست، پس معلوم میشه این واجب نیست، مستحب نیست.

نحو: استحباب تجدید غسل الجنابة حيث يقال انه لو استحَب ذلك لبان وشاع ولم يخف ذلك على الاصحاب، و مخفی نمی ماند آن برای اصحاب، مع انه لم يرد استحبابه في شيء من الروايات و لم يتعرض له الاصحاب في كلماتهم.

خب والوجه في جریان القاعده في الحكم الوضعي و التكليفي غير الزامی: ان الحكم الوضعي ايضاً مورد للاهتمام ولو باعتبار ما يترتب عليه من الآثار التكليفية وكذا الحكم غير الزامی، خب اینجا

ممکن هست که کسی بگوید که آقا این قاعده لو کان لبان اینجاها نمی آید در احکام وضعیه نمی آید در احکام تکلیفیه غیر الزامیه نمی آید، چرا؟ برای این که این قاعده بر چه اساسی استوار هست؟ بر ملازمه بین مقدم تالی که آگه این حکم ثابت بود این باید ظاهر میشد آشکار میشد، این ملازمه در احکامه الزامیه ی همگانی که کثیر الابتلا هست وجود داره اما در احکام وضعیه یه همچین چیزی نیست، یا احکام استحبابیه و کراهتیه یه همچین چیزی نیست، جواب این هست که نه، احکام وضعیه بعضی اش همینطوری هست مثل نجاست همین نجاست خون باقی مانده در مویرگ های ذبیحه محل ابتلای همه هست، درست ولو به لحاظ احکام اش، درسته حکم وضعی اگر احکام تکلیفی برایش بار نباشه اهمتامی بهش نیست، ولی بلحاظ این که این احکام شرعیه موضوع احکام تکلیفیه هست و اونها محل نیاز هست، چیه؟ خب اون هم مورد اهتمام هست فلذا آگه این حکم وضعیه باشه مواردی را داریم که آگه این حکم وضعیه باشه باید ابانه پیدا بکنه و اشتها پیدا بکنه یا اگر این حکم استحبابیه باشه باید اون جهت را داشته باشه، میفرمایند که: والوجه فی جریان القاعده فی الحکم الوضعی و التکلیفی غیر الالزامی: این است که حکم وضعی نیز مورد اهتمام است ولو اینکه اگر به ذاته مورد اهتمام نباشه به اعتباره، ولو باعتبار ما یترتب علیه من الاثار التکلیفیه، که اینجا حرمت خوردن گوشت، آگه اینجوری باشه، همیشه این گوشت را خورد حرام است، و کذا الحکم غیر الالزامی فانه، حکم غیر الزامی هم مورد اهتمام متدینین هست، و ان لم یکن علی حد الاهتمام بالحکم الالزامی، اگرچه در اون حد نیست ولی باز در حدی است که لو کان لبان برایش صادق بشه، بنابراین فتجری فیهما، در مورد احکام وضعیه و تکلیفیه غیر الزامیه.

نکته القاعده

نکته ی قاعده و اون سر اینکه قاعده را قاعده کرده و حجت کرده، اون در او وجود دارد.

وهی الملازمه، که اون نکته چیه؟ ملازمه ی بین ثبوت حکم یا نفس حکم و بین اشتها و شیوع و ظهورش در بین همگان است. بین ثبوت الحکم او نفیه و بین الشتها و الشیوع و الظهور.

خب.

س. وجه ملازمه هم میخاین بگین عمومیت اهتمام و این هاست دیگه؟

ج. بله بله.

س. حاج آقا ممکنه دعاوی دیگه ای باشه؟

ج. اینا یکم صبر کنید، بحث میشه و میاید.

الامر الثالث: المراد بالاشتهار والظهور

اینکه می‌گیم لو کان لبان واشتهر، مرادمان از بان و اشتهر چیه؟ ان المقصود بالتالی، که بان واشتهر باشه فی القاعده، وعندما نقول، اونجایی که می‌گیم لوکان لبان وظهر واشتهر، هو التبین والاستظهار فی الآیات والاکبار او فتاوی الفقها وارتکاز المتشرعه وعمل هم علی سبیل منع الخلو، اینکه می‌گیم لبان وظهر یعنی کجا بان وظهر؟ بان وظهر یا در روایت وادله شرعیه یا در فتاوی فقها، اگر روایت و آیه نداره لااقل در فتاوی فقها باید باشد، یا لااقل در ارتکاز متشرعه، یادعملشون، یکی از این جاها باید ظهور و بروز پیدا میکرد، حالا اگه دیدید در هیچکدام از این چهار ساحت، ظهور پیدا نکرد نه در روایت نه آیه وروایتی داریم اصلا، ونه فقیهی فتوا داده، یا اگر داده اینقدر نادر است که ملحق به عدمه، تو عالم یه فقیه پیدا شده باشه، گفته شده باشه.

س. گاهی ده تا فقیه گفته؟

ج. بله، اونجایی که ده تا گفته باشند، اگه مخصوصا مدامی باشند، نه اونجا لبان وظهر تطبیق نمیشه.

س. روایت باشه ولو ضعیف باشه؟

ج. نه، اونم لبان وظهر، اونم گاهی مشکل درست میکنه، گاهی مشکل درست میکنه، چون ممکنه این باقیمانده عده ای زیادی باشه که اون.

س. استحباب تحت الحنک در صلوات...

ج. نه نه، چون اینجوری نیستش که چون استحبابی نیست که اگر بود اینقدر بهش اتمام باشه، اگر اتمامی باشه فقط برای روحانیون هست، برای بعضیاست اما نه همه ی مردم که عمامه ندارند وفلان.

س. اون زمان همه داشتند؟

ج. نه، همه نداشتند، اینا دیگه میگویم که مواردش و صغریاتش مربوط به جا جا های فقه همیشه که فقیه در اونجا باید حواسش رو جمع بکنه، با همه خصوصیات و مکتفات اونجا ببینه چه جوریه.

س. عرضمون اینه که حدود اشتهاره، اینکه شما میگوید اشتهار داشته تا چه حد باید اشتهار داشته باشه؟ الان مثلا ...

ج. حدود نه، اصل الاشتهاره که باید در روایات باشه، حالا دیگه اینا ذات تشکیکه، مرتبط به این است که.

س. وجوب اقامه در فتاوا بوده دیگه ولو؟

ج. نه، باز ببینید اینا را باید، اگر واقعا اینجوری بود، این در حدی نبود که یکی دو نفر بگن، این یه چیزیه که باید اکثریت میگفتند، چون واضح است من صدر الی الختم همه نماز باید بخونن، باید ببینیم که اون حکم، توجه کنیم که چه لازمه ای داره از اشتهار، مواردش فرق میکنه.

ان المقصود بالتالی فی القاعده و عنما فلان هو، اینو که گفتیم دیگه، چیز جدیدی نیست.

علی سبیل منع الخلو، هم که میگویم یعنی این، اگه یکی از این ها حداقل باید باشه، مانع نیست که همش باشه یا دوتاش یا سه تاش باشه دیگه.

س. تو احکامی که مشهور اعراض کردند از اون حکم، باز میتونیم به این قاعده عمل بکنیم؟

ج. باید خصوصیات مورد را ببینیم، یعنی باید بگویم اگه اینجوری بود حتی اعراض هم نباید میشد ازش، این وضعیت نباید پیش میومد.

س....

ج. نه نه، نمیگویم شهرت بر خلاف، می گویم متعرض نیستند نگفته اند که اگه واجب بود فقها می گفتند هیچ فقهی نگفته است که واجب هست، اصلا متعرض نشده، نه این که حالا فتوا به عدم وجوب داده است که بگوید شهرت بر عدم وجوب هست، حرف این هست این امر اگر واجب بود باید این فتوای به وجوب توی کلمات می آمد هیچ فقهی نگفته است این واجب هست حالا که هیچ فقهی نگفته است واجب هست معلوم میشه با این که همه مورد ابتلاء است مورد نظر هست اینجور نبوده که فقها ازش

غفلت کنند یا بگند اون مورد ابتلاء نیست ما لازم نیست مسئله اش را بگیم با این که مورد ابتلاء بوده لازم بوده که مسئله اش را بگن اما هیچ کسی نگفته است که این واجب هست اصلا متعرض اش نشده اند، معلوم میشه این واجب نیست، خب ما میخوایم یک کاری بکنیم این بحث لو کان لبان فردا تمام بشود که توی بحث جدید بعد از تعطیلات برسیم به اون باب آخر، به شرطی میشود بخونیم که بگذارند.

الرابع: حجية القاعدة

ثم ان الملازمه المدعاه في هذا القياس اما ان تكون قطعية، واما ان تكون ظنية اطمئنانيه او ظنيه غير اطمئنانيه؛ این ملازمه ای که به بین مقدم و تالی اگه این ثابت باشه باید اشتهر و بان، این سه جور میشه این ملازمه سه جور میشه، گاهی ملازمه قطعیّه یقینیّه، گاهی این ملازمه قطعی نیست ولی اطمینانی هست که آدم اطمینان داره، گاهی ملازمه ظنیّه غیر اطمینانیّه هست، مضمون آدم این هست که اگه این باشه باید مشهور بشه مشتهر بشه، شصت درصد هفتاد درصد حساب میکنه ولی اطمینان نداره خب این حالات مقدم و تالی هست ملازمه بین مقدم و تالی این سه حالت را دارد، بعد نفی تالی میکنیم میگیم ولكن التالي نیست نبودن تالی هم تارة یقین داری، تارة اطمینان داری، تارة نه ظن به این داری، تارة این ظن معتبر هست، تارة ظن غیر معتبر هست، پس حالاتی پیدا کردیم حالا به حسب این حالات میبینیم این در تمام حالات او موارد حجت هست یا نه؟

ثم ان الملازمه المدعاه في هذا القياس اما ان تكون قطعية، اون ملازمه که میگیم لو کان لبان اینجا یا قطعی است، واما ان تكون ظنية اطمئنانيه، در حد اطمینان هست که ملحق به علم هست او ظنیّه غیر اطمئنانیه، بمعنی ان الغالب بحسب العاده، این که ظنی غیر اطمینانی هست یعنی چی؟ یعنی اینجوری هست که به حسب غالب، ان الغالب به حسب آدم این هست که لو کان لبان، که اگه باشه معلوم میشه استثناء ممکن هست که یک وقت هایی باشه و معلوم نشه، انه لو کان لبان و ظهر و ان لم تکن هناك ملازمه قطعیّه او اطمینانیّه، خب این در ناحیه ملازمه.

و کذا فی ناحیه نفی التالی و هو التبیین و الظهور، که تالی تبیین بود بین ظهور لبان و اظهر، فقد یقطع بعدم التبیین و الظهور، علم داریم به تبیین و ظهور، و قد یحصل الظن الاطمئنانی او غیر الاطمئنانی بالعدم، یقین به عدم ظن اطمئنانی به عدم یا غیر اطمئنانی به عدم.

وبملاحظه کلا الامرین، در باب ملازمه و در باب نفی تالی، تختلف نتیجه القیاس، نتیجه قیاس ما فرق می کنه گاهی نتیجه قیاس ما میشه قطعی ولی هر دو طرف قطعی هست ملازمه قطعی عدم تالی هم قطعی باشه خب نتیجه هم میشه قطعی دیگه، خب قطع هم که حجت ذاتی هست در این صورت دیگه، وهی استنتاج، که اون نتیجه چی هست استنتاج نفی مقدم هست که نفی مقدم که، لو ثبت لو کانه اون مقدم است دیگه نفی بودن نفی تحقق، نفی المقدم، فان حصل القطع بانتفاءه فلا اشکال فی حجیه القطع، و کذا ان حصل الظن الاطمئنانی و قلنا بحجیه الاطمئنان؛ همچنین اگر ظن بر اطمینانی پیدا بشه به این که نیست این هم حجت هست و بنابراین که ما بگیم اطمینان حجت عقلائی هست شارع هم ردع نکرده قبول کرده اطمینان را، حجیت اطمینان ذاتی نیست، احتیاج به دلیل داره ولی دلیل شرعی یعنی دلیل سیره و عقلاء و عدم ردع شارع بر این هستش که بلکه قد یقال ادله ی علم شامل اطمینان هم میشود، چون اطمینان علم فلسفی نیست ولی عرفی هستش ادله ی علم شامل اون هم میشه، و بالجمله الاستدلال بالقاعده منوط بکون نتیجه قطعیه او اطمئنانیه علی الاقل، خلاصه کلام این هست که و جان کلام این هست که استدلال به این قاعده لو کانه لبان منوط به چی هست؟ منوط به این هست که نتیجه ای که از این قاعده استهلال میشود یک نتیجه ی قطعی صد درصدی باشه که این مرهون چی هست هم مقدم هم تالی قطعی باشه، و یا این که اگه قطعی نیست نتیجه اطمینانی باشه که نتیجه اطمینانی به این هست که یا هر دو مقدم اطمینانی باشه یا یکیش اطمینانی باشه، چون نتیجه تا به اخص مقدمات هستش.

س. یعنی ظنی نباشه دیگه؟

ج. بله دیگه یعنی یکیش قطعی باشه یکیش اطمینانی باشه، مقصودم این هست، این جا.

میفرماید که:

به کون النتيجة نتیجه قطعيه او اطمئنانيه على الاقل، نعم، يه استدراکي داريم یک جا ممکن هست که نتیجه قطعي نباشه اطمینانی هم نباشه، اما در عين حال بگيم که حجت هست.

نعم، اذا كان نفى التالى_ وهو التبين و الاشتهار، ثابتا بالظن المعتبر، اینجا کما اذا اخبر بعدم الاشتهار ثقه متتبع اخباراً حسیاً ممکن الاعتماد عليه، مثلا الان میان میگن آقا ما الان مکه نرفتيم از اونجاها خبر نداريم میگيم، ولی این را میدانيم که اگه فلان جا میقات باشه، این باید مشتهر بين اهل مکه و اونجایی ها مشتهر باشه حالا خودمون نرفتيم يه آدم ثقه ای که اونجا ها رفته می آید به ما خبر ميده همچین چیزی مشتهر نیست، خب نه ما يقين داريم به عدم اشتهار نه ظن اطمینانی داريم به عدم اشتهار ولی این آدم ثقه میگه که مشتهر نیست، پس بنابراین اینجا هم میتونيم بگيم اونجا میقات نیست، نتیجه قیاسمون ظن معتبر ميشه.

س....

ج. بله ولی اشکال نداره، چون يترتب عليه اون حکم شرعی، مثلا در فقه در باب اجماع همین مطلب را گفته اند، يه وقت شما خودتون میدانيد که اگه صد تا عالم مثلا صد تا عالمی که معاصر با معصوم بودند یا قریب العصر بودند عصر غيبت صغری را درک کرده باشند میگيد اگه صد تا عالم متفق باشه فتوايشان بر این، این ملازمه داره با این که حکم شرع همین هست يه وقت شما ميريد خودتون صد تا آدم را پیدا میکنيد کتاب هایشون را ميبينيد فتوا داده اند، يه وقت نه شيخ طوسی که معاصر با اونهاست آقامن صد تا عالم را بررسی کرده ام گفته اند اینجا چی هست؟ اینجا در بحث اجماع گفته اند چيه گفته اند وقتی این شيخ طوسی که ثقه هست از یک موضوعی داره خبر می ده که اون موضوع اگه واقعیت داشته باشه بين اون و قول معصوم ملازمه هست، این جا قول شيخ طوسی بدرد ما ميخوره، حجت ميشه، چون قول شيخ طوسی داره از یک موضوعی کشف میکنه که ما قبول داريم بين این موضوع و کشف قول معصوم ملازمه هستش، حالا این جا هم همینجور هست، اینجا هم میگيم اگه اینجوری باشه باید ظهور داشته باشه اشتهار داشته باشه، اگه فلان جا جزو مشر هست باید اشتهار اونجاها داشته باشه اگر فاصله مثلا مکه تا فلان جا بیشتر از بیست و دو کیلومتر و یا بالآخره مسافت باشه باید اشتهار داشته باشه و حیث این که ندارد، چرا ندارد اشتهار؟ چون آقای زید آقای

بکر اونجا ها رفته بودند وثقه هستند به ما گفتند که یک همچین اشتهااری نبود، اینجا هم پس نتیجه میگیریم که پس اون حکم ثابت نیست، پس بنابراین این جا هم اشکال نداره. میفرماید که نعم، اذا كان نفی التالی_ وهو البیونه و الاشتهار، ثابتاً بالظنّ المعبر، اینجا کما اذا اخیر بعدم الاشتهار ثقه متتبع اخباراً، یه ثقه متتبعی آمد و اخبار کرد اون هم نه اخبار حدسی و اجتهادی که اون هم بدرد نمی خوره اخباراً حسیاً چون این موضوع موضوع حسی هست اخبارش هم باید اخبار حسی یا محتمل الحس باشه اینجا، امکان الاعتماد علیه، در چه صورتی؟

اذا كانت الملازمه بین التالی و بین المقدم ملازمه قطعیه او اطمئنانیه عند المخبر، اگه پیش مخبر، (خبر داده شده است) اگه پیش این مخبر بین این که اگه بود باید اشتهاار پیدا میکرد این را یقین داشته باشه این ملازمه را یا اگر که یقین نداشته باشه؛ به این ملازمه اطمینان داشته باشه وقتی این دو تا را وقتی به این ملازمه یقین و اطمینان داشت این حجت شرعی آمد گفت این طرف ملازمه نیست، پس قهراً اثبات میشه حجت شرعی که اون ور ملازمه هم وجود نداره، یعنی لو کانه اون کان نیستش اون تحقق نیستش؛ اذ یتبذلک الاخبار لازمه، چون با این اخبار لوازم خبر هم حجت هست دیگه، که لازمش چیه؟ وهو انتفاء المقدم، که اون لازم هم که عبارت است از اون مقدم هم منتفی هست، نظیر: ما اذا اخبر الثقة بالاجماع الکاشف عن رای المعصوم، مثل این که ثقه خبر بدهد به اجماعی که کاشف از رای معصوم هست، اون اجماعی که این صفت را داره، یعنی این قدر تعداد اش زیاد هست جوری هست که کاشف است به اون خبر بیاد بده، خبراً حسیاً، بله، بالاجماع الکاشف عن رای المعصوم علیه السلام علی ما بین فی مبحث الاجماع المنقول، همونطور که در اونجا یا حتی اگه در اونجا یادتون باشه توی کفایه یا رسائل یک حرف دیگری هم کنارش زده میشه، میگه اگه شما خودتون پنجاه نفر را بدست آوردید پنجاه تای دیگه هم یه ثقه داره خبر میده که اون پنجاه تا را دیگه خودت بدست نیاوردی، ولی میگیریم این پنجاه تایی که من وجدانا فهمیدم با اون پنجاه تایی که مخبر ثقه داره میگه روی هم باشه، این مثبت قول شارع میشه یا نمیشه؟ پس لازم نیست ما حتماً اون صد تا را خودمون بدست بیاریم اگه صد تا را بدست آوردیم خودمون نورعلی نور یقین پیدا میکنیم، اگه صد تا همه اش را مخبر بیاد خبر بده اون هم خوب هست، اگه نه بخشیش را وجدان کردیم بخشیش هم مخبر خبر

داد که روی هم رفته جمع اش شد صد تا بازهم بدرد میخوره، پس بنابراین اینجا هم این حرف را میتونیم بگیم.

س....

ج. نه دلیمون عقلی نیست، نه عقلی اش این هست که بین این دوتا ملازمه هست درست؟ و این که اگر دوتا چیز بینش ملازمه بود یکیش نبود دیگری هم نخواهد بود این هایش عقلی هست، اما این که طرفین ملازمه هستش یا نیستش؟ شما باید احراز کنید، اگر به وجدان احراز کردیم نتیجه اش هم میشه قطعی، اگر به اطمینان هر دو را احراز کردید نتیجه تان میشه طبق اون ملازمه که عقلی هست میشه اطمینانی، اگر ملازمه را باز قطعی بود و اطمینانی بود ملازمه اون طرف شارع آمد به من اخبار کرد گفت من دارم به تو میگم این که ملازمه داره این ورش نیستش حجت اقامه میکنم بر تو میگم قول خیر ثقه را بپذیر که داره میگه این طرف اش نیست، پس قهرا شارعی که داره میگه بپذیر که این طرف اش نیست به دلالت التزام میگه بپذیر که اون هم نیست بپذیر که اون هم نیست، پس میشه حجت شرعی بر این که اون هم اشکالی نداره، این هست که ما میگیم که لوازم امارات حجت هست، یعنی اگر شارع اومد اماره را حجت کرد لوازمش هم حجت هست، این مبنی بر این هست که ما بگیم حجت هم مثبتات امارات و لوازم امارات حجت است.

وصل الله و علی سیدنا محمد و آل الطاهرين.